

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم وپر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۱۷ مارچ ۲۰۱۵

## "هردم شهید" و "هردم خیال"

گویند بهترین ترکیب لغوی آن باشد که محتاج به شرح و توجیه و تأویل و تفسیر نباشد؛ یعنی اجزای مرکب آن و جنگ اندازی این اجزاء، خود بخود مفهوم ترکیب را بیان نمایند. این هم حکم صریح علم زبانشناسی و فقه اللغة است و هم حکم منطق کلام و مقتضای بیان. بارها گفته ام که زبان عوام بهترین لغات و ترکیبات را ساخته و وارد گنجینه لغات زبان همیکند. من شخصاً بعد از مطالعه دوامدار زبان عامیانه کابلی بدین نتیجه رسیده ام، که "زبان عامیانه" در ساختن لغات و ترکیبات جدید واقعاً استاد است؛ استادی بی همتا، که قشر تعلیمیافته و نویسنده و ادیب و فاضل و شاعر را یارای رقابت و همچشمی با آن نیست.

از ترکیبات بی اندازه زیبای عامیانه کابلی، سه لغت گویا، خوش قامت و خودبیاں "هردم شهید" و "هردم خیال" و "مورچه میان" را مد نظر بگیریم، که هر سه محصول اذهان ذهین زنان کابلی اند. در همینجا باید مردانه و متواضعانه اقرار کنیم، که اگر زنان در ساختن و پروردن کلمات جدید، از مردان بهتر نباشند، به هیچ صورت کمتر نیستند. در واقع همین زنانند، که انتقال دهنده زبان و فرهنگ به فرزندان خود، و بالوسیله به کل مردم یک جامعه و سرزمین، میباشند. با آن که معنی و مفهوم این سه ترکیب را از عناصر مرگبه آنها به خوبی درک و دریافت کرده میتوانیم، میخواهم به شرحی نسبتاً مفصل و پُربسط آنها پردازم.

بین "اصطلاح" و "لغت"، نسبت خاص و عام حکم میراند؛ بدین معنی که "اصطلاح" در یک حلقه محدود و خاص محصور میماند و "لغت" تمام قلمرو زبان را درمینورد. کلمه "اصطلاح" که مصدر باب "افتعال" است و از ریشه ثلاثی "صلح" برخاسته، لغتاً معنای "به صلح رسیدن"

یا "سازش کردن" را دارد و در مفهوم متعارف آن مراد از لغت و کلمه ای ست، که افراد حلقه و گروه و یا دسته خاصی از اهل زبان بر سر مفهوم آن باهم به توافق و سازش رسیده باشند. بعض کسان - از جمله مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی که عضو انجمن لغویون مصر نیز بود - بدین عقیده اند که در عوض "اصطلاح"، اسم مفعول آن؛ یعنی "مُصطلح" (به فتح لام) را به کار بریم و مثلاً در عوض "اصطلاحات عامیانه کابلی"، "مصطلحات عامیانه کابلی" بگوئیم. با آن که این نظر در ذات خود درست است، اما امروز از خود "اصطلاح" همان مدلول "مصطلح" را میگیرند و نیازی بدین استحاله لغوی دیده نمیشود.

همان قسمی که قاموسهای لغات و کتب لغت، لغات معمول هر زبان را احتواء میکنند، قوامیس اصطلاحات فقط دربرگیرنده اصطلاحات یک منطقه و یا رشته و مسلک خاص میباشند. از همین رو مثلاً سراغ اصطلاحات عامیانه کابلی و هراتی و بدخشی را فقط در "فرهنگهای اصطلاحات کابلی و هروی بدخشی" میتوان گرفت.

در افغانستان تاکنون در زمینه جمع آوری اصطلاحات کار بسیار محدود صورت گرفته است. فرهنگ "لغات عامیانه فارسی افغانستان"، تالیف استاد عبدالله افغانی نویسنده، با آنکه بر نام آن کل "افغانستان" نوشته شده است، مگر در واقع تا هشتاد درصد و یا بیشتر از آن محتوی اصطلاحات عامیانه کابلی میباشد. استاد افغاننویس این اصطلاحات را حدوداً نیم قرن پیش و در زمانی جمع آوری نموده و به چاپ رسانید، که دیگران دست زیر الاشه نشسته بودند. ازین رو کار این استاذ پیشتاز منحصر به فرد است و تاکنون همال و سیالی پیدا کرده نتوانسته است. با وجود تمام امتیازات و مزایائی که فرهنگ افغاننویس فقید دارد، باید اقرار کرد که مؤلف فقط تعدادی از مشهورترین اصطلاحات زمان خود را ثبت کرده و یک فیصدی یا درصد معتناهی از اصطلاحات کابلی خاطر خاطرش را جلب کرده نتوانسته است. از همین خاطر درین قاموس خالیگانهها و کمبودهای زیادی از نگاه نبودن همه اصطلاحات را میتوان سراغ کرد. امیدوارم که نسل جوان - و تازه دمان - در قسمت تکمیل این قاموس مفید، و یا تدوین قاموسهای جدید و کاملتر سعی و اهتمام بلیغ ورزند.

آقای محمد آصف فکرت هم زیر عنوان "فارسی هروی - زبان گفتاری هرات" مجموعه ای از تعدادی از اصطلاحات دری شفاهی هرات را جمع آوری کرده و در سال ۱۳۷۶ در انتشارات پوهنتون فردوسی مشهد به نشر سپرده است. درین اثر مختصر، تقریباً نیم کتاب به ثبت مثلثای هراتی تخصیص داده شده است. البته در این کتاب هم نقص مزمن دیگران را در مورد مثلها به چشم سر مشاهده میکنیم؛ بدین معنی که آنچه زیر نام ضرب المثل قلمداد گردیده، همه حیثیت

ضرب المثل را ندارد. و شنیده ام که کسانی در افغانستان اصطلاحات دری قلب وطن، هزاره جات، را تدوین کرده اند، که شایان قدر است.

در ایران همان قسمی که در ساحات دیگر کار بسیار صورت گرفته است، در جمع آوری لغات فارسی عوام و اصطلاحات عامیانه شهرهای مختلف آن سامان نیز توجه قابل قدر گردیده است. بعد از تقدیم این تمهید، وقت آن رسیده که گریزی به طرف اصل موضوع بکنیم. پیش از گذر به اصل بحث مگر، ترکیب "عناصرِ مُرگَبه" را اندک شرح صرفی میدهم:

- "عُنْصُر" (به ضم اول و سوم و سکون حرف دوم)، کلمه عربی و به معنای جسم بسیط و کوچکترین ماده ساده (غیر مرکب) است، خواه در کلام و یا در علوم طبیعی، خصوصاً علم کیمیا. جمع عربی این کلمه "عناصر" است؛ به کسر حرف "ص". در زبان متعارف دری افغانستان هم خود لغت و هم جمع عربی آن را غلط تلفظ میکنند؛ و این اشتباه حتی از اشخاص ورزیده هم سر میزند. این کلمه را در ملک ما معمولاً با فتح "عین" (در مفرد) و ضم "ص" (در جمع عربی) تلفظ میکنند، که مُغایر اصل عربی آن میباشد. مُعادل فرنگی "عُنْصُر"، کلمه لاتینی Element است، که از دروس مضمون کیمیا به یاد ما مانده است.

کلمه "ترکیب" مصدر باب "تفعیل" عربی ست؛ اسم فاعل آن "مُرْکَب" (به کاف مشدّد مکسور و در معنای "ترکیب دهنده" یا "ترکیب کننده") و اسم مفعولش "مُرْکَب" (به کاف مشدّد مفتوح به معنای "ترکیب کرده شده" یا "ترکیب داده شده") است. ترکیب "عناصرِ مرگَبه" درین بحث مراد از عناصر "ترکیب دهنده" یا "تشکیل دهنده" است، ازین رو باید با کاف مکسور تلفظ گردد. اگر در عوض "عناصر"، کلمه "اجزاء" را بیاریم، باز هم عین قاعده بالایش تطبیق میشود؛ یعنی در ترکیب "اجزای مرکبه" حرف کاف کسره دارد و مشدد است. بعد ازین شیر غلت جانبی به اصل مسأله رفته و ترکیبات "هردم شهید" و "هردم خیال" و "مورچه میان" را تقطیع صرفی میکنیم:

- "هر":

قید تأکیدی دری، مفرد "همه" و شامل یکایک اعضای یک گروه (بدون استثناء) است، که در مقابل "هیچ" قرار دارد؛ چنان که گوئیم:

هرکس - هیچ کس؛ هرروز - هیچ روز؛ هرگاه - هیچ گاه؛ هر وقت - هیچ وقت؛ هر لحظه - هیچ لحظه؛ هر دم - هیچ دم؛ ....

- "دَم" (به فتح دال):

در زبان دری معانی بیشمار دارد؛ از قبیل:

- دم = حس، شیمه؛ مثلاً: دستش دم ندارد (ندارد)، ....

- دم = پهلو، کنار، جوار؛ مثل: دم راه، دم دست، دم نانوائی(نانوائی)، دم دروازه، ....
- دم = نفس، استراحت؛ مثل: دم در رشم درآمد؛ فلانی پیشم دم نداره؛ مُرده دمدار؛ دم گرفتن؛ دم گرفته دم گرفته کار میکنه؛ دم راست کردن؛ دم راست؛ ....
- دم = لبه؛ مثل: دم کارد؛ دم تیغ؛ هرکه آب از دم شمشیر خورد، نوشش باد!!!
- دم = لحظه، لحظه بسیار کوتاه؛ مثل:

هردم ازین باغ بری میرسد

تازه تر از تازه تری میرسد

\*\*\*

دمی با غم بسر بردن، جهان یکسر نمی ارزد

به می بفروش دلّق ما، کزین بهتر نمی ارزد

\*\*\*

نگه دار فرصت، که عالم دمی ست

دمی پیش دانا، به از عالمی ست

\*\*\*

- دم = وُده، دعاء؛ مثل: دم کردن سید و ملا و مولوی؛ دم کردن آب و شویست؛ ....
- دم = کش، کشش، غاز، مثلاً: مثل رابر واری دم میته؛ ....
- دم = اسم صوت، مبین آواز مهیب(گندم هم گویند)؛ مثلاً: دم ده(در) زمین خورد؛ توپ دم کد؛ ....

- دم = آله دمیدن باد، که معمولاً از پوست بُز سازند

- دم = ماده امر و مضارع از فعل "دمیدن" که در معنای "سرزدن" و "پُف کردن" است؛ مثلاً:

صبح دمید و روز شد، یار شبینه خانه رفت

مرغ سحر تو گم شوی، یار بدین بهانه رفت

دمیدن سبزه و گل، دمیدن آفتاب، دمیدن باد؛ ....

- دم = بخار؛ مثلاً: دم دادن/ خوردن دیگ، سیردم - پلو و چلوی که خوب دم خورده باشد و "دمه" به معنای "غبار" هم از همینجا نشأت کرده است.

- دم = پندیدگی شکم حیوانات از پرخوری؛ مثلاً: گاو دم کرد

- دم = شکوه و جلال؛ مثلاً: دم و دستگاه سلطنت محمود غزنوی

ترکیبات و مصادر ترکیبی ذیل با "دم" قابل ذکر است: یکدم، دم نقد، دم به دم، دمدام، دم راست کردن/شدن، دم کردن، دم شدن، دم گرفتن، دم گرفته، دم داشتن، دم نداشتن، دم دادن، دمگر، ....

علاوه ازین معانی که احتمالاً موارد دیگری نیز بتوان بدان اضافه کرد، کلمه عربی "دم" (به تشدید میم یا میم مشدد و در معنای "خون") نیز در زبان ما استعمال میگردد؛ مثلاً "فقر الدم" که مراد از "کم خونی" ست، "امراض دموی" (امراض خونی)، "اخلاط دموی" ، "اسهال دموی" که مراد از "اسهال خونی"؛ یعنی "پیچ" یا "پیچش" باشد؛ ....

بعد از شرح بالنسبه مفصل "هر" و "دم" اکنون نوبت به شرح کلمه "شهید" و "خیال" رسیده است:

### - "شهید":

لغت عربی و صفت مشبیه از مصدر "شهادت" است و "شهادت" دو معنی دارد:

- "گواهی دادن"؛ پس "شهید" یعنی "گواه" و "شاهد"

- "کشته شدن در راه خدا"؛ پس "شهید" یعنی "کشته راه خدا"

جمع عربی "شهید" ترکیب "شهداء" است

در قرآن کلمه "شهداء" را با مدلول "بزرگان" و "نخبگان" و "خبرگان" میبایم، وقتی گوید:

"و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا، فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله، ان کنتم صادقین ...." (ترجمه: و اگر بر چیزی که بر بنده خود نازل کرده ایم، شک دارید، پس سوره ای به مانند آن بیاورید و از نخبگان خود، به استثنای خدا، استمداد کنید، اگر در گپ خود صادق هستید.)

"هردم شهید" به کسی اطلاق گردد، که هر لحظه اش به خواری و درماندگی یک "شهید" برابر باشد. این ترکیب یک ترکیب شاذ شاعرانه و بیحد رساست، که هیچ لغت دیگر نمیتواند مفهوم را بدین توانائی و پاکیزگی افاده نماید.

بعض مردم کابل اصطلاح "هردم شهید" را در هیئت "آمدن شهید" نیز تلفظ میکنند، که در واقع ممثل تلفظ مغز عوام میتوانش شمرد.

### - خیال:

که در اصل عربی خود به فتح اول است، و در زبان دری معمولاً به کسر "خ" تلفظ میگردد، در کتب لغت عربی از قبیل "المنجد"، معنای "پندار" و "گمان" و "صورت"ی که در خواب بینند و یا تخیل کنند، میباشد. ولی کلمه "خیال" در زبان ما موارد استعمال مختلف دیگر از قبیل "فکر" ، "تصور" ، "تصمیم" ، "عزم" و غیره نیز دارد؛ ولی این لغت آن قدر مشهور است که ضرورت شرح بیشترش را نمیبیم.

"هردم خیال" به کسی اطلاق گردد، که هر آن و هر لحظه تصمیم خود را عوض نماید و یا مزاجش دم به دم تغییر بخورد. در اصطلاحات عامیانه فارسی ایران ترکیب "دمدمی" را مُعادل

"هردم خیال" مییابیم. در زبان ادبی "متلون" و یا "متلون مزاج" را میتوان مرادف و معادل "هردم خیال" دانست، گرچه در زیبایی و رسائی قطعاً به پایۀ آن رسیده نمیتواند.

### شرح "مورچه میان":

"مورچه میان"، که معمولاً در هیئت "مُرچه میان" تلفظ میگردد، و کمر فرد مورد نظر - خصوصاً "زن" - را به باریکی کمر مورچه تشبیه میکند، ترکیبی ست سخت شاعرانه، چون تنها شاعران نازکخیال و باریکبین اند، که از چنین تشبیهات اغراق آمیز کار میگیرند. به این بیت شاهوار ملک الشعراء ابوطالب کلیم همدانی توجه کنید:

دهان تنگ تو گاهی به چشم می آید

کمر کجاست، که یکباره از میان رفته

گرچه درین بیت، صنعت شعری در حد اعجاز بالا رفته است، مگر ترکیب "مورچه میان" زنان کابلی هم از تخیل و تخیل شاعرانه کلیم چیزی کمتر ندارد.

ترکیب "مورچه میان" در اصل خود معنای "کمرباریک" یا "باریک کمر" را میدهد، ولی زنان کابلی از آن مفهوم دیگری را اراده میکنند. زنان کابلی به کسی - و خصوصاً زنی - "مورچه میان" را استعمال میکنند، که سُست و کُند کار کند و به اصطلاح سُست بْجُقد. پس "مورچه میان" در نزد زنان کابلی در مفهوم منفی آن استعمال میگردد.

در نزد مردم قدیم زن باید چاق و چله و سرخ و سفید میبود و کمتر کسی به زنان لاغراندام و باصطلاح "تسمه"، علاقه نشان میدادند. ازین دَرک اگر مد نظر بگیریم، "مورچه میان" معنای "باریک اندام" را میدهد، که مورد پسند مردم عوام نبود.